

سیاست اخراج؛ درمانی که درد را تشدید می کند



رضا عطایی

کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

بیش از چهاردهه است که جمهوری اسلامی ایران میزبان یکی از بزرگ‌ترین جمعیت‌های مهاجر جهان است. امروز اما این میزبانی دیرپا چالش‌های بی‌سابقه‌ای رویه‌رو گشته است. سیاست‌های متزلزل و بعضاً متناقض در قبال مهاجرین افغانستانی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تاریخی بیش از چهاردهه اخیر میان جامعه مهاجر و میزبان را تحت‌تأثیر خود قرار داده است. از یک‌سو، چرخ‌های اقتصاد ایران به نیروی کار سخت‌کوش و مقرون‌به‌صرفه مهاجر گره خورده و از سوی دیگر، قوانین و سیاست‌گذاری‌های مهاجرتی نته‌تها به ساماندهی این حضور کمک نکرده، بلکه با ابهامات عدیده، مهاجرین را به حاشیه رانده است.

واقعیت امر آن است که بخش قابل توجهی از نیروی کار در مشاغل طاقت‌فرسا و کم‌مقتاضی را مهاجرین افغانستانی تشکیل می‌دهند. براساس برآوردهای معاون توسعه کارآفرینی وزارت کار، سهم مهاجران افغان از کل نیروی کار ایران قریب به ۱۰ درصد است و آنان در بخش‌های حیاتی اقتصاد حاضرند: ۵۳ درصد در ساخت‌وساز، ۱۹ درصد در صنعت، ۱۶ درصد در حمل‌ونقل و خدمات شهری و ۱۱ درصد در کشاورزی. تجارب و شواهد میدانی گواهی می‌دهد که سیاست اخراج شتاب‌زده، هم‌اکنون نیز صدمات ملموسی به بدنه اقتصادی کشور وارد کرده است:

► **صنعت طیور:** به اعتراف رئیس کارگروه طیور اتاق بازرگانی، با اخراج مهاجرین افغانستانی، «صنعت مرغ کشور با کمبود نیروی انسانی مواجه شده» و ایرانی‌ها حاضر نیستند در مرغداری‌ها کار کنند.

► **خدمات شهرداری:** پژوهش «هم‌میهن» گواهی از آن دارد که حدود ۴ هزار و ۸۰۰ کارگر خدمات شهری مهاجر افغانستانی اخراج شده‌اند و هم‌اکنون شهرداری پایتخت با بحران کمبود نیروی خدمات شهری مواجه است. طبق اعلام عضو کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران، با اخراج اتباع افغانستانی، نیروی پاکبان در یکی از نواحی مرکزی پایتخت از ۱۳۵ نفر به ۳۵ نفر کاهش یافته که تداوم این روند، خدمات عمومی را با اختلال مواجه خواهد کرد.

► **صنعت ساختمان:** به گفته دبیر انجمن انبوه‌سازان تهران، «در تخریب، نازک‌کاری و ایجاد سازه با مشکل مواجه شده‌ایم» و «پروژه‌های ساختمانی در این بخش هامتوقف شده است.»

► **صنعت چرم و کفش:** رئیس اتحادیه این صنف از «رکود کم‌سابقه» خبر داده و تأکید نموده که بیش از ۵۰ درصد تولیدکنندگان این حوزه را کارگران افغانستانی تشکیل می‌داده‌اند.

نکته حائز اهمیت آن است که این نیروی کار حیاتی، فاقد هرگونه پشتوانه امنیت اجتماعی است. تنها ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر (حدود ۲ درصد بازار کار) مجوز کار رسمی دارند و مابقی به‌صورت غیررسمی و خارج از چارچوب‌های حمایتی فعالیت می‌کنند. این امر گویای آن است که اقتصاد ایران سال‌ها از نیروی کار و خدمات مهاجرین بهره برده است در حالی که کمتر برای حقوق قانونی آن سازوکار و تدبیری اندیشیده باشد.

از لحاظ ابعاد اجتماعی-فرهنگی، باید توجه داشت که بسیاری از مهاجرین افغانستانی به‌ویژه نسل‌های دوم و سوم که اکثریت‌شان متولد و بزرگ‌شده ایرانند، عملاً جزئی از پیکره جامعه ایران شده‌اند. این جوانان در مدارس و دانشگاه‌های ایرانی تحصیل کرده، با فرهنگ ایرانی بالیده‌اند و بسیاری از آن‌ها حتی افغانستان را به‌چشم ندیده‌اند و شناخت و غلغله‌انجمنانی هم به کشوری که بدان از لحاظ سیاسی-حقوقی منسوب‌اند، ندارند. اما موج اخیر اخراج‌ها، همراه با فضاسازی‌های رسانه‌ای و برخی نگاه‌های کلیشه‌ای و یک‌سوگر بوده است. این گونه القانات، بدون پشتوانه آماری محکم، می‌تواند به ایجاد شکاف و دوری بین دو جامعه بینجامد.

ریشه این چالش‌ها را شاید بتوان در «فقدان یک استراتژی کلان و مدون» جست‌وجو کرد. همان‌گونه که برخی تحلیلگران بدرستی اشاره کرده‌اند، نه مبنا و منطق استیقبال گسترده دیروز از مهاجرین به وضوح تبیین گردید و نه دلیل این تغییر رویکرد اخیر به‌صورت شفاف برای افکار عمومی تشریح شده است. تغییر جهت ۱۸۰ درجه‌ای در مواجهه با این مسئله در مدت‌زمانی کوتاه، نیازمند توضیحی عقلانی و افناع‌کننده است. حاکمیت هیچ‌گاه برای این جمعیت چندمیلیونی طرحی جامع برای ادغام، اعطای شناسه قانونی، تعریف شرایط کسب تابعیت یا حداقل استانداردهای زندگی ارائه نداد. این بی‌برنامگی، خود به ممانعی برای تعامل سازنده جامعه میزبان و میهمان تبدیل شده است.



عکس: ایرنا

گزارشی از آخرین وضعیت تعدادی از مصدومان انفجار طبس یک سال بعد از حادثه

يك سالگی رنج کارگران معدن نجو

هر پنج متهم این پرونده از جنبه عمومی جرم به تحمل سه سال حبس تعزیری محکوم شدند

پزشک مغز و اعصاب آغاز شد. پزشکان هنوز هم برای او داروی آرامبخش تجویز می‌کنند؛ «چون خیلی سروصدا می‌کند.» این را همسرش به هم‌میهن می‌گوید: «مهدی هنوز مثل یک مرده متحرک است.»

همسرش تعریف می‌کند که مسئولان معدن روزهای اول حادثه پیگیر احوال مهدی بودند و به آنها سر می‌زدند. آنها به خانواده قول داده بودند که تا هروقت مهدی زنده است، هوایش را دارند و ماهیانه ۱۵ میلیون تومان به حساب‌اش واریز می‌کنند، اما بعد از پیگیری‌های مکرر خانواده: «خودشان تا الان که ریخته‌اند، اگر سر حرف‌شان تا آخر بمانند.» غیر از حقوق ماهیانه، دولت خانه‌ای به خانواده علیزاده اختصاص داده است که پرداخت اقساط آن از دوسال بعد از تحویل آن آغاز می‌شود و حالا همسر او نگران پرداخت همین اقساط هر چند اندک است. او تعریف می‌کند که هنوز دیه‌ای برای مهدی مشخص نشده است. خانواده مصدومان مثل خانواده علیزاده، وکیلی برای پیگیری پرونده خودشان ندارند و هرکدام جداگانه آن را پیگیری می‌کنند. همسر مهدی تعریف می‌کند که همان ماه‌های اول بعد از انفجار، آنها جداگانه شکایت خودشان را در بردسکن ثبت کرده‌اند، اما بعد از یک‌سال هنوز به دادگاه فراخوانده نشده است.

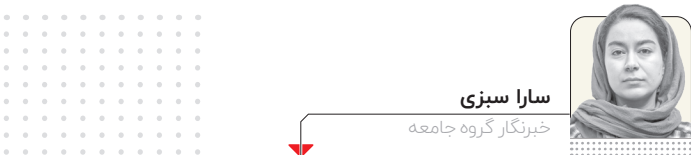
▼ پایان زندگی مشترک علیرضا

زندگی علیرضا کده‌ای هم بعد از انفجار معدن به‌شکلی دیگر پیش رفت. او هشت‌ساعت بعد از حادثه پیدا شد و همان‌زمان تشخیص پزشکان برای او، هیپوکسی مغز (کمبود اکسیژن) بود. علیرضا همان‌زمان برای درمان به یزد ارجاع داده شد و یک‌هفته در بخش آی‌سی‌یو و یک‌هفته در بخش بستری ماند. آن هشت‌ساعت درگیری و استنشاق گاز باعث‌شد حافظه علیرضا از دست برود. آسیب استنشاق طولانی‌مدت گاز آنقدر بالا بود که دیگر

زندگی می‌کنند. پزشک درمانگر مهدی علیزاده، در بیمارستان ثامن‌الامنه مشهد در آخرین ویزیت به همسرش گفته بود: «سلول‌های مغزش از کار افتاده است.» تعبیری ساده برای نشان دادن تأثیر طولانی‌مدت استنشاق گاز متان و منوکسیدکربن. حالا یک سال از انفجار گذشته است و مهدی هنوز هم همسر و فرزندانش را نمی‌شناسد و زندگی روزمره‌اش بدون حضور همسرش، پیش نمی‌رود. او نام بیماری‌اش را نمی‌داند فقط می‌داند که «اکسیژن به مغز مهدی نرسیده و سلول‌هایش آسیب دیده است.»

حالا مهدی می‌تواند صحبت کند و نام‌اش را به یاد آورد، اما گاهی نام فاطمه دختر کوچک‌اش را از یاد می‌برد و همسرش را به نام «حمید» می‌شناسد. کارهای شخصی و روزمره حتی حمام را به کمک همسرش انجام می‌دهد و زمانی که دخترش با او صحبت می‌کند، خشمگین می‌شود. مهدی مدام از همسرش غذا می‌خواهد؛ حتی اگر سیر باشد، حتی اگر تازه غذایش را تمام کرده باشد، انگار دیگر نمی‌داند سیر است یا گرسنه؟ مهدی موقعیت‌های عادی یک زندگی را فراموش کرده است.

تنها داروی تجویزی برای او، قرص‌های آرامبخش است و همسرش کم‌کم مطمئن شده که وضعیت مهدی دیگر تغییر نمی‌کند، چون پزشکان سال قبل به او گفته بودند اگر قرار باشد بهبود پیدا کند، تا یک سال دیگر یعنی حوالی مهرماه امسال این اتفاق می‌افتد؛ پاییز که از راه برسد یک سال تمام می‌شود اما خبری از بهبود در شرایط مهدی نیست. او کارگر بخش استخراج معدن بود؛ اهل «انابد» بردسکن، با پسرهای ۱۸ و ۱۳ ساله و یک دختر ۱۲ ساله. بعد از انفجار حدود دو هفته در طبس بستری بود و بعد به بیمارستان قائم مشهد اعزام شد. بعد از دو هفته درمان در این بیمارستان، به خانه برگشت و طی کردن راه اناربد به کاشمر برای ویزیت



سارا سبزی

خبرنگار گروه جامعه

صدای انفجار معدن معدن‌نجو هنوز هم شنیده می‌شود؛ در گوش کارگرانی که دیگر به زندگی عادی برگشتند، در ریه‌هایی که با تنگی نفس به زندگی ادامه می‌دهند.

یک ماه مانده به سالگرد انفجار معدن طبس، نتیجه رسیدگی به پرونده متهمان آن اعلام شد و براساس رأی صادره، یکی از متهمان به پرداخت معادل ۲۰ درصد دیه کامل در حق اولیای دم محکوم شد و هر پنج متهم هم از جنبه عمومی جرم به تحمل سه سال حبس تعزیری محکوم شدند. آن شب هولناک اما برای مصدومان آن هنوز ادامه دارد؛ برای مهدی علیزاده و علیرضا کده‌ای که دیگر به زندگی عادی برگشتند، برای محمد «ب» که بیکار شده است، برای مجتبی حسن‌پور که ترس از کار در معدن او را خانه‌نشین کرد و برای حسن قلی‌نژاد که نیمی از بدنش هنوز زیر فشار کاری بی‌حس می‌شود. آنها می‌گویند، با وجود اینکه همان ماه‌های اول بعد از حادثه در شهرشان شکایتی ثبت کرده‌اند، هنوز خبری از رسیدگی و نتیجه آن نیست و میزان دیه احتمالی و نتیجه نظر نهایی پزشکی قانونی مشخص نشده است. تا امروز هیچ‌کدام از مصدومان این حادثه، به‌کار در معدن برگشته‌اند.

اواسط شب ۳۱ شهریورماه ۱۴۰۳، تجمع گاز متان در بلوک «سی» معدن معدن‌نجوی طبس و نشت آن به بلوک «بی»، جان ۵۳ کارگر را گرفت و ۱۴ مصدوم به‌جا گذاشت. استنشاق طولانی‌مدت گاز منوکسیدکربن باعث شد تعدادی از کارگران دچار کمبود اکسیژن (هیپوکسی مغزی) شوند. مهدی علیزاده و علیرضا کده‌ای؛ دو کارگری بودند که حالا با عوارض دائمی هیپوکسی مغزی